

چگونه اعتراضات اروپا و خشم عمومی مردم نتیجه جنگ افروزی علیه ایران است؟

کارمای غرب

ترجمه

تراکتورهایی که وارد شهر گلا در جنوبی‌ترین نقطه اروپا می‌شوند، پرچم سیسیل را به اهتزاز درآورده‌اند؛ پرچمی که تصویر مدوسا، سه پای خمیده و خوشه‌های گندم روی آن نقش بسته است و یادآور جایگاه این جزیره به‌عنوان انبار غله از دوران روم باستان است. اما کشاورزان ایتالیا برای برداشت محصول به میدان نیامده‌اند؛ آنها در حال اعتراض هستند .

با افزایش سراسم‌آور قیمت سوخت در پی جنگ علیه ایران و تشدید فشار بر بودجه خانوارها و کسب‌وکارها در سراسر اروپا، فشار ناشی از هزینه‌های زندگی به ناآرامی‌های اجتماعی دامن زده و در آستانه انتخابات سال آینده در کشورهایی از جمله فرانسه، ایتالیا و لهستان، به احزاب راست نیروی تازه‌ای بخشیده است. احزابی که زمانی گروه‌هایی حاشیه‌ای تلقی می‌شدند، پیش از این نیز در حال افزایش نفوذ خود بودند؛ زیرا رأی‌دهندگان، از رانندگان خودرو در مناطق روستایی فرانسه گرفته تا مردان جوان در بخش شرقی آلمان، که زمانی تحت حاکمیت کمونیست‌ها بود، به دنبال گزینه‌های جایگزین می‌گشتند. جنگ آمریکا علیه ایران که در ماه فوریه آغاز شد و قیمت انرژی را به‌شدت افزایش داد، در اروپا چالش دولت‌هایی را تشدید کرده است که پیش‌تر نیز برای مهار تورم، حمایت از رشد اقتصادی و کنترل هزینه‌های عمومی با مشکل مواجه بودند. اکنون این نارضایتی‌ها به خیابان‌ها کشیده شده‌اند.

در فرانسه، اعتراضاتی که ابتدا در واکنش به فرسودگی امکانات آموزشی در حومه‌های شمالی پاریس آغاز شده بود، به یکی از شدیدترین موج‌های ناآرامی در چند دهه اخیر تبدیل شده است؛ فروشگاه‌ها غارت شده‌اند، ساختمان‌ها به آتش کشیده شده‌اند و یک ساختمان شهرداری متعلق به قرن نوزدهم در شهر لیموژ طعمه حریق شده است. کمیسواری اروپا برآورد کرده است که جنگ علیه ایران حدود ۱۰۰ میلیارد یورو، معادل ۱۱۲ میلیارد دلار، از طریق اختلال در تجارت و بازسازی آخر هفته خود، مطالبات معترضان امانوئل مکرون رئیس جمهوری فرانسه، در سخنرانی آخر هفته خود، مطالبات معترضان درباره افزایش هزینه‌های زندگی و قیمت سوخت را «مشروع» دانست، اما افرادی را که

به ادعای او مسئول خشونت و غارت بودند محکوم کرد. او گفت: «هرگز نباید آنها را با کسانی که تخریب کردند، خرابکاری به راه انداختند و دست به غارت زدند، یکی بدنامیم.»

اعتراضات در سراسر اروپا
شعله‌ور می‌شوند
خشونت در نقاط دیگر اروپا نیز گسترش یافته است. در شهر ثروتمند میلان در شمال ایتالیا، پلیس روز یکشنبه با معترضان درگیر شد که در جریان اعتراض به ضعف خدمات عمومی و افزایش هزینه‌های زندگی، سنگ پرتاب می‌کردند و به فروشگاه‌ها دستبرد می‌زدند. در گلا، واقع در ساحل جنوبی سیسیل، کشاورزان می‌گویند هزینه سوخت، استفاده از ماشین‌آلات کشاورزی را به‌شدت گران و عملاً غیرقابل تحمل کرده است. روی یکی از پلاکاردها نوشته شده بود: «زمین را کشت می‌کنیم، اما محصولان صرف پرداخت بدهی می‌شود.» اگرآنجلو گامبینو، نماینده کشاورزان در استان کالتانیستا گفت: «ما کاملاً از حرکت ایستاده‌ایم. هزینه سوخت بیش از دو برابر شده است.» مسدود کردن جاده‌ها از سوی کامیون‌داران، کشاورزان و کارگران صنعت فولاد، حمل‌ونقل را در بخش‌هایی از جنوب ایتالیا مختل کرده و به کمبود محلی سوخت و نگرانی درباره تأمین کالاهای سوپرمارکت‌ها

چه کسی نبض جریان‌های حیاتی خاورمیانه را در دست می‌گیرد؟

پایان انحصار آمریکا بر مدیریت خاورمیانه

یادداشت



دکترای حقوق نفت و گاز

برای بیش از سه دهه، یکی از بدیهی‌ترین فرض‌های سیاست در برخی کشورهای خاورمیانه این بود که اگر بحرانی در منطقه شکل بگیرد، درنهایت باید به واشنگتن نگاه کرد. برای این دسته از کشورها، آمریکا نه فقط یک قدرت خارجی، بلکه ضامن امنیت، تنظیم‌کننده توازن قوا و در بسیاری از مواقع، داور نهایی منازعات منطقه‌ای بود.

«اکنونمیست» در دو تحلیل اخیرالانتشار خود تصویری متفاوت ترسیم می‌کنند؛ مساله دیگر این نیست که آیا آمریکا خاورمیانه را ترک می‌کند یا نه، مساله این است که آمریکا دیگر حاضر نیست همان نقشی را که طی سه دهه برای خود تعریف کرده بود، ایفا کند.

اکنونمیست در تحلیل نخست، با مرور ۳۵ سال مداخله آمریکا در منطقه، نتیجه می‌گیرد که واشنگتن احتمالاً از نقش «قدرت برتر» در منطقه عقب خواهد نشست. در تحلیل دوم نیز همین تحول از زاویه‌ای گسترده‌تر دیده می‌شود: پایان نظمی که برای حدود یک قرن، بیش از آنکه محصول توافق میان قدرت‌های منطقه‌ای باشد، تحت تأثیر قدرت‌های خارجی طراحی و مدیریت‌شده است؛ بنابراین، آنچه در حال پایان است، صرفاً حضور آمریکا نیست، انحصار آمریکا بر مدیریت منطقه است.

از ضامن امنیت به بازیگر گزینشی
درک این تحول، نیازمند تکنیک میان «حضور» و «نقش» است. آمریکا همچنان منافعی در خاورمیانه برای خود قائل است. مبارزه ادعایی با تروریسم، فروش تسلیحات، روابط تجاری، حمایت از رژیم اسرائیل، دیپلماسی و دسترسی به مسیرهای انرژی همچنان برای واشنگتن اهمیت دارند. حتی کاهش حضور نظامی نیز الزاماً به معنای پایان استفاده از قدرت نظامی نیست، اما تفاوت در جای دیگری است. مدل قدیمی تقریباً چنین بود؛ یعنی آمریکا



دامن زده است. در پرتغال هم، روز شنبه، دهه‌ها هزار نفر در لیسبون پایتخت این کشور راهپیمایی کردند تا به دستمزدهای پایین، هزینه مسکن و افزایش هزینه‌های زندگی اعتراض کنند. این اعتراضات فشار بر دولت راست میانه پرتغال را افزایش داده است.

در اسپانیا، اخراج زنی ۸۷ ساله از خانه‌اش، اعتراضات سراسری درباره کمبود مسکن و افزایش سراسم‌آور اجاره‌بها را برانگیخت؛ اعتراضاتی که به شکل‌گیری زمینه برای برگزاری انتخابات زودهنگام در ماه آینده منجر شد. بلژیک نیز شاهد اعتراضات بوده است. در آلبانی هم تجمعات گسترده ناشی از خشم عمومی نسبت به فساد ادراک‌شده در دولت، کمبود فرصت‌های شغلی و ضعف استانداردهای آموزشی برگزار شده است. این اعتراضات بازتاب‌دهنده نگرانی‌های اقتصادی گسترده‌تری هستند که بیش از پیش بر سیاست در سراسر قاره اروپا تأثیر می‌گذارند.

ژیل ایوالدی، دانشمند علوم سیاسی در مؤسسه مطالعات سیاسی پاریس، گفت نگرانی درباره قدرت خرید به «یکی از محرک‌های اصلی سیاست پوپولیستی» در سراسر اروپا تبدیل شده است. سیاستمداران هردو جناح راست و چپ، بیش از گذشته استدلال می‌کنند که احیای خرید انرژی را

همگی منابع نظامی و سیاسی آمریکا را مصرف می‌کنند. در چنین شرایطی، هر ناو هواپیمایی که برای حفاظت از خلیج فارس اختصاص می‌یابد، منابعی است که نمی‌تواند در اقیانوس آرام مورداستفاده قرار گیرد. بنابراین، مساله فقط «خاورمیانه مهم است یا نه؟» نیست. مساله، «هزینه فرصت تعهد» است.

عامل سوم: تغییر ماهیت تهدید است. جنگ‌های جدید مدل قدیمی پایگاه‌محور، آمریکا را با مشکل مواجه کرده‌اند. پایگاه‌های بزرگ و ثابت، در برابر موشک‌های ارزان، پهپادها و حملات اشباعی آسیب‌پذیرتر شده‌اند. در چنین محیطی، یک پایگاه چند میلیارد دلاری الزاماً به معنای امنیت چند میلیارد دلاری نیست. در نتیجه، منطق پایگاه‌ها کوچک‌تر، تحرک بیشتر، ائتلاف‌های موقت و توانایی مداخله سریع، می‌تواند جذاب‌تر از حضور سنگین و دائمی باشد.

ورود به عصر تعدد قدرت
اما اینجا پرسش اصلی آغاز می‌شود: اگر آمریکا عقب‌نشیند، چه کسی جای آن را می‌گیرد؟ پاسخ مهم دو تحلیل اکنونمیست این است: احتمالاً هیچ‌کس. اروپا ظرفیت لازم را ندارد. روسیه گرفتار جنگ اوکراین است و انگیزه‌ای برای حل بحران‌های منطقه‌ای ندارد. چین بزرگ‌ترین مشتری نفت بسیاری از کشورهای خلیج فارس است. اما هنوز تجربه و تمایل لازم برای تبدیل شدن به یک قدرت نظامی مسلط در خاورمیانه را نشان نداده است. بنابراین، برخلاف بسیاری از روایت‌های رایج، ممکن است جهان بسیاری انتقال قدرت از آمریکا به یک «هژمون جدید» نباشد. ممکن است وارد عصر «تعدد قدرت» شویم؛ یعنی به‌جای یک قدرت مسلط، مجموعه‌ای از قدرت‌های منطقه‌ای، فائوری، تسلیحات و مسیرهای ارتباطی را در اختیار بگیرند.

در چنین نظمی کشورهای منطقه ظرفیت‌هایی متفاوت دارند، اما هیچ‌کدام به‌تنهایی قادر به ساختن یک نظم جامع منطقه‌ای نیستند. چین نیز در قلب این معادله، یک قدرت اقتصادی و خریدار بزرگ انرژی است. بنابراین سؤال جدید فعلاً دیگر این نیست که «چه کسی جای آمریکا را می‌گیرد؟» و باید پرسید: «چه کسی کدام بخش از نظم منطقه‌ای را در اختیار خواهد گرفت؟»

از قدرت قلمرو به قدرت جریان
این تغییر، در منظر ژئواکونومی اهمیت بسیار

است. پیشنهاد لوپن برای کاهش شدید مالیات بر ارزش افزوده سوخت با حمایت گسترده عمومی روبه‌رو شده است. تحلیلگران می‌گویند این موضوع در میان رأی‌دهندگان اصلی او در مناطق روستایی و نیمه‌روستایی بازتاب زیادی دارد؛ مناطقی که در آنها استفاده از خودرو اغلب ضروری اجتناب‌ناپذیر است.

درخواست‌ها برای احیای روابط با روسیه
در آلمان همسایه شرقی فرانسه، حزب «الترناتیو برای آلمان» پس از کسب نتایج قابل توجه در انتخابات محلی، در نظرسنجی‌های سراسری پیش‌تاز است. در نظرسنجی‌ای که این‌ماه منتشر شد، هزینه‌های زندگی برای پنجمین سال پیاپی مهم‌ترین نگرانی آلمانی‌ها عنوان شد. تورم آلمان در ماه سپتامبر به بالاترین سطح خود طی حدود سه سال رسید و تورم بخش انرژی به ۱۴٫۹ درصد افزایش یافت؛ وضعیتی که به حزب ال‌ترناتیو برای آلمان امکان داده است حملات خود به فریدریش مرس، صدراعظم این کشور را تشدید کند. این حزب خواستار احیای مبادلات انرژی با روسیه است و استدلال می‌کند که حمایت برلین از اوکراین، در شرایطی که بزرگ‌ترین اقتصاد اروپا و بسیاری از شرکت‌های انرژی‌بر آن با مشکلات جدی روبه‌رو هستند، نوعی خودزنی غیرضروری است. یان اشتکل، استاد اقتصاد سیاسی تغییرات اقلیمی در دانشگاه فنی مونیخ، گفت تجربه‌های گذشته نشان می‌دهد میان قیمت بالای انرژی و افزایش حمایت رأی‌دهندگان از حزب ال‌ترناتیو برای آلمان ارتباط وجود دارد. او گفت: «حزب غیرحاکم اغلب هزینه‌های انرژی را مشکلی قابل اجتناب جلوه می‌دهند و مسئولیت آن را به‌جای شوک‌های ژئوپلیتیکی زیربنایی که باعث افزایش قیمت‌ها می‌شوند، منوجه انتخاب‌های سیاستی دولت‌ها می‌کنند.» او افزود: «توضیح دادن این شوک‌های ژئوپلیتیکی بسیار دشوار است و به همین دلیل است که احزاب حاکم اغلب در مواجهه با آنها دچار مشکل می‌شوند.»

این استدلال در نقاط دیگر اروپا نیز در حال جذب هوادار است. در ایتالیا، جورجیا ملونی، نخست‌وزیر، با رقابت فراینده حزب راست جدیدی به نام «آینده ملی» روبه‌روست که روبرتو واناچی، ژنرال سابق ارتش، رهبری آن را برعهده دارد. این حزب از احیای پیوندهای کاری با روسیه حمایت می‌کند. در لهستان، یکی از سرسخت‌ترین حامیان اوکراین، نگرانی درباره قیوض انرژی به افزایش حمایت از حزب راست «کنفدراسیون تاج لهستان» کم‌کرده است. گژگورژ براون، رهبر این حزب، خواستار بازگشت به سیاست خرید نفت و گاز روسیه شده و این موضوع را در کنار سیاستمداران حزب ال‌ترناتیو برای آلمان در شهر لوومین مطرح کرده است؛ شهری که خطوط لوله آسیب‌دیده نورد استریم در آن به خاک آلمان می‌رسد.

منبع: Reuters

جهان

A History of the Modern Middle East

تاریخ خاورمیانه مدرن (۱۰۶)
ویلیام کنولند
ترجمه: عسکر قهرمانپور

پیامد سیاست های رضاخان

رضاخان در عین اینکه پادشاهی مستبد و سنتی در بستر قرن بیستم جلوه می‌کرد، اما رویکردی اقتدارگرایانه به غربی‌سازی و تمرکز قدرت داشت. او با اتکا به ارتش، اقتدار دولت را بر سران ایلات و عشایر تحمیل کرد. پس از سرکوب شورش‌های سال‌های پس از جنگ جهانی اول، رضاخان برای تثبیت این اقتدار، پادگان‌های نظامی در مناطق عشایری مستقر ساخت، قبایل را به زور خلع سلاح کرد، بخش بزرگی از اراضی آنان را مصادره نمود و حتی الگوهای کوچ‌نشینی شان را محدود ساخت. پیامد این سیاست‌ها فقر گسترده و محرومیت عمیق در میان جمعیت عشایری بود. همانند ترکیه آتاتورک، سکولاریسم به یکی از ارکان حکومت رضاخان تبدیل شد. مهم‌ترین جلوه آن، سکولاریزه کردن نهادهای دولتی، یوزئه در عرصه حقوقی و قضایی بود. در سال ۱۹۲۸، مجلس قانون ملی تازه تصویب کرد که بر اساس مدل حقوقی فرانسه تنظیم شده بود. هرچند این قانون در برخی مسائل مربوط به احوال شخصی همچنان به شریعت ارجاع می‌داد، اما در عمل بسیاری از محدودیت‌های قانون اساسی مشروطه را نادریده گرفت؛ محدودیت‌هایی که تصویب هر قانون مغایر با شریعت را ممنوع می‌دانستند. رضاخان به‌جای تغییر صریح این اصول، آنها را در عمل روز، به ایجاد سلسله‌مراتب تازه‌ای از دادگاه‌های دولتی، نقش علما در دستگاه قضایی به‌طور چشمگیری کاهش یافت. در این نظام جدید، مقامات سکولار به‌عنوان قاضی جایگزین روحانیون شدند و خود اختیار داشتند تصمیم بگیرند کدام پرونده‌ها باید به دادگاه‌های شرعی ارجاع شوند و کدام در صلاحیت دادگاه‌های دولتی باقی بمانند. به این ترتیب، شریعت به حوزه‌هایی محدودتر، عمدتاً در زمینه حقوق خانواده، تقلیل یافت. فرآیند کنار گذاشتن علما از دستگاه قضایی با قانون سال ۱۹۳۶ به اوج رسید. بر اساس این قانون، قضات دادگاه‌های دولتی موظف بودند دارای مدرکی از دانشکده حقوق دانشگاه تهران یا دانشگاه‌های معتبر خارجی باشند و دست‌کم سه سال تحصیلات حقوقی رسمی را پشت سر گذاشته باشند.

رضاخان همچنین به استقلال مالی تشکیلات دینی حمله کرد. قانونی در سال ۱۹۳۲ حق روحانیون برای ثبت اسناد قانونی را لغو کرد و در سال ۱۹۳۹، دولت اعلام کرد که تمامی اراضی وقف را مصادره خواهد کرد. برنامه سکولاریسم رضاخان، مشابه تجربه آتاتورک در ترکیه، بیش از هر چیز در قالب نمادهای ظاهری غربی‌سازی بر جامعه تحمیل شد. در سال ۱۹۲۸، قانونی مردان را ملزم به پوشیدن لباس‌های اروپایی کرد و در سال ۱۹۳۵ استفاده از کلاه اجباری شد. در روستاهای دورافتاده که توان مالی محدود بود، گاهی تنها یک کلاه شایو خریداری می‌شد و هرگاه کسی در معرض دید مأموران قرار می‌گرفت، آن را به نشانه تبعیت از قانون بر سر می‌گذاشت.

بیشتری پیدا می‌کند. در قرن بیستم، بخش مهمی از قدرت با کنترل قلمرو و سرزمین تعریف می‌شد؛ یعنی کنترل سرزمین، پایگاه، مرز و منطقه نفوذ. در قرن بیست‌ویکم، قدرت به‌طور فزاینده‌ای با کنترل «جریان» تعریف می‌شود: جریان نفت، گاز، کالا، سرمایه، داده، فناوری، کشتی، بیمه و پرداخت.

به همین دلیل، عقب‌نشینی نسبی آمریکا از نقش امنیتی سنتی خود در منطقه، الزاماً به معنای کاهش اهمیت خلیج فارس نیست، حتی ممکن است برعکس باشد. هرچه مدعی تقمین‌کننده واحد امنیت کمتر شود، ارزش اقتصادی و ژئوپلیتیک گلوگاه‌ها بیشتر می‌شود. هرمز، باب‌المندب، دریای سرخ و کانال سوئز، دیگر نقاط جداگانه‌ای نیستند، بخشی از یک شبکه به‌هم‌پیوسته‌اند. اگر امنیت یکی از این نقاط کاهش یابد، جریان می‌تواند به مسیر دیگری منتقل شود، اما انتقال مسیر، هزینه دارد. در اینجا مفهوم «هزینه جریان» اهمیت پیدا می‌کند: قیمت واقعی نفت برابر است با قیمت نفت به‌علاوه هزینه جریان آن. یعنی اگر نفت از نظر فزیندگی، چه کسی جای آن را می‌گیرد؟ پاسخ مهم دو تحلیل اکنونمیست این است: احتمالاً هیچ‌کس. اروپا ظرفیت لازم را ندارد. روسیه گرفتار جنگ اوکراین است و انگیزه‌ای برای حل بحران‌های منطقه‌ای ندارد. چین بزرگ‌ترین مشتری نفت بسیاری از کشورهای خلیج فارس است. اما هنوز تجربه و تمایل لازم برای تبدیل شدن به یک قدرت نظامی مسلط در خاورمیانه را نشان نداده است.

بنابراین، برخلاف بسیاری از روایت‌های رایج، ممکن است جهان بسیاری انتقال قدرت از آمریکا به یک «هژمون جدید» نباشد. ممکن است وارد عصر «تعدد قدرت» شویم؛ یعنی به‌جای یک قدرت مسلط، مجموعه‌ای از قدرت‌های منطقه‌ای، فائوری، تسلیحات و مسیرهای ارتباطی را در اختیار بگیرند.

در چنین نظمی کشورهای منطقه ظرفیت‌هایی متفاوت دارند، اما هیچ‌کدام به‌تنهایی قادر به ساختن یک نظم جامع منطقه‌ای نیستند. چین نیز در قلب این معادله، یک قدرت اقتصادی و خریدار بزرگ انرژی است. بنابراین سؤال جدید فعلاً دیگر این نیست که «چه کسی جای آمریکا را می‌گیرد؟» و باید پرسید: «چه کسی کدام بخش از نظم منطقه‌ای را در اختیار خواهد گرفت؟»

از قدرت قلمرو به قدرت جریان
این تغییر، در منظر ژئواکونومی اهمیت بسیار



برخلاف بسیاری از روایت‌های رایج، ممکن است جهان شاهد انتقال قدرت از آمریکا به هژمون جدید نباشد. ممکن است وارد عصر «تعدد قدرت» شویم؛ یعنی به‌جای یک قدرت مسلط، مجموعه‌ای از قدرت‌های منطقه‌ای، فائوری، تسلیحات و مسیرهای ارتباطی را در اختیار بگیرند.



برخلاف بسیاری از روایت‌های رایج، ممکن است جهان بسیاری انتقال قدرت از آمریکا به هژمون جدید نباشد. ممکن است وارد عصر «تعدد قدرت» شویم؛ یعنی به‌جای یک قدرت مسلط، مجموعه‌ای از قدرت‌های منطقه‌ای، فائوری، تسلیحات و مسیرهای ارتباطی را در اختیار بگیرند.



برخلاف بسیاری از روایت‌های رایج، ممکن است جهان شاهد انتقال قدرت از آمریکا به هژمون جدید نباشد. ممکن است وارد عصر «تعدد قدرت» شویم؛ یعنی به‌جای یک قدرت مسلط، مجموعه‌ای از قدرت‌های منطقه‌ای، فائوری، تسلیحات و مسیرهای ارتباطی را در اختیار بگیرند.